

افق‌های ناروشن و همگرایی‌های موجود

نوشین احمدی خراسانی

روزگار غریبی است! این روزها فضای اپوزیسیون سرشار شده است از پدیده‌های متناقضی همچون چپ مشروطه خواه، پادشاه جمهوری خواه، فمنیست ترامپیست، فعال حقوق بشر مروج خشونت، سلطنت طلب مدافع انتخابی بودن شاه و... از سوی دیگر همگرایی‌های گوناگونی شکل گرفته‌اند که در آن‌ها گاه «افراد با پیشینه سیاسی و فکری کاملاً مشترک» را در مقابل یکدیگر و «افرادی با کمترین پیشینه سیاسی و فکری مشترک» در کنار هم قرار داده است. هرچند اکثر این افراد در «هدف»‌های خود از جمله استقرار سکولاریسم، دموکراسی و آزادی و حقوق بشر (که در منشورها و بیانیه‌هایشان مکتوب کرده‌اند) کم و بیش شبیه یکدیگرند با این حال همگرایی‌های متفاوتی را شکل داده‌اند. این ابهام‌ها برای ما این پرسش را به وجود آورده که این «همگرایی‌ها» و «واگرایی‌ها» بر اساس چه معیارهایی به وجود آمده‌اند؟

در این میان عده‌ای از فعالان سیاسی با ابزار انگیزه‌کاوی، واگرایی‌های ایجاد شده میان افراد و همگرایی‌های مخالف یکدیگر را نه بر اساس «هدف‌های مکتوب شده» در منشورها و بیانیه‌ها بلکه بر اساس «اهداف پنهان و نانوشته»‌ی آنان (باورشان به حکومت جمهوری یا سلطنتی) قلمداد می‌کنند؛ در واقع این گروه تضاد این دو هدف متفاوت (جمهوری خواهی و مشروطه خواهی) را پایه اصلی شکل‌گیری همگرایی‌های متفاوت اعلام می‌کنند. با وجود این تلقی غالب اما وقتی می‌بینیم که در بسیاری از این همگرایی‌های متفاوت با یکدیگر، کم و بیش افرادی با سابقه فکری، سیاسی و ایدئولوژیک مختلف (جمهوری خواهی، مشروطه طلبی، چپ‌گرایانه، قوم‌گرایانه، حقوق بشری و...) دیده می‌شود و از سویی انگیزه‌کاوی هم نه درست و نه ممکن است، طبعاً ابهام‌ها همچنان بی‌پاسخ می‌مانند.

تکیه بر روش به جای هدف

شاید برای شناخت دقیق‌تر نیروهای سیاسی موجود و تفکیک جریان‌های مخالف یکدیگر، باید به کندوکاو در «روش»‌های هر یک از آنان پرداخت، روش‌هایی که به نوعی نشان‌دهنده «برنامه عمل»‌شان برای دوران گذار است. وقتی لایه‌ی رویی همگرایی‌های موجود را کنار بزنیم آن‌گاه می‌توان دید عاملی که افراد و گروه‌ها را در همگرایی‌ها کنار یکدیگر قرار داده، روش‌های مشترک‌شان برای طی کردن دوران گذار است و نه لزوماً هدف‌های غایی نوشته شده‌شان، و نه حتی رویکردهای سیاسی پنهان و آشکارشان، از جمله رویکرد مشروطه طلبی یا جمهوری خواهی.

در واقعیت زندگی جمعی مان، معمولاً «روش» های مختلف جریان های سیاسی نشان می دهد آنان به راستی چه چشم اندازی را برای جامعه ایران رقم خواهند زد و کشور را به کجا رهنمون می کنند. چرا که اساساً گروه ها و به ویژه افراد و شخصیت های سیاسی، بسته به تحولاتی که به ویژه در بن بست های سیاسی و در دوران پرتلاطم و طولانی گذار روی می دهد، می توانند رویکردهای سیاسی خود را تغییر دهند. همان طور که در طول همین دوره کوتاه (از شروع جنبش زن، زندگی، آزادی) شاهد چنین تغییرات و چرخش های گاه صد و هشتاد درجه ای افراد بودیم. از این رو در سال های پیش رو نیز با توجه به وجود تغییر امواج سیاسی و فراز و فرود تحولات کلان ناشی از تغییر موازنه قدرت میان گروه های مختلف سیاسی و نیز تحت تاثیر سیاست ها و تحولات بین المللی، افراد می توانند دچار چرخش های مکرر شوند و اهداف و رویکردهای سیاسی ایدئولوژیک خود را تغییر دهند.

از این رو شاید «روش» های متفاوتی که هر یک از همگرایی های موجود بر آن تمرکز کرده اند می تواند معیار واقع بینانه تری برای شناخت همگرایی ها و واگرایی های موجود باشد، و در عین حال این ظرفیت را نیز دارد که با فراروی از رویکردها و هدف های سیال سیاسی افراد، معیار محکم تری برای شکل گیری ائتلاف ها در آینده باشد. دلیل اش هم این است که روش ها، استراتژی ها و تاکتیک هایی که توسط جریان های سیاسی مختلف پی گرفته می شود می تواند به ما نشان دهد که فلان جریان سیاسی با توجه به روشی که در پیش گرفته، در نهایت جامعه را فارغ از ارائه «لیست هدف ها و آرزوها» ی اش (که گاه می تواند گول زننده هم باشد) واقعا به چه افقی هدایت خواهد کرد.

سه روش مختلف جریان های سیاسی موجود

اگر از زاویه «روش» به جریان های سیاسی موجود نگاه کنیم امروز لزوماً با سه جریان جمهوری خواه / مشروطه طلب / چپ گرا روبه رو نیستیم، بلکه با سه روش و استراتژی مختلف برای ایجاد تغییر در جامعه مواجه ایم که بلوک های اصلی نیروهای تاثیرگذار در آینده را نمایندگی خواهد کرد. هرچند بسیاری از نیروهای سیاسی در این شرایط «نه چندان حساس کنونی» می توانند دعوی تلفیق این روش ها را داشته باشند، اما واقعیت آن است که پیرنگی و سنگینی وزن یک نوع روش خاص (به عنوان روش غالب) در این گروه ها می تواند نشان دهد که در آینده و در تندپیش های حساس سیاسی چه سرنوشتی برای جامعه و برای خود آن جریان سیاسی رقم خواهد زد. در هر صورت سه روش کلی و متفاوت که بر مبنای آن ممکن است بتوان جریان های سیاسی موجود را از هم تفکیک و بازشناسی کرد بدین ترتیب هستند:

جریانی که روش و استراتژی اصلی اش مبتنی بر فشارهای حداکثری بین المللی و مداخله نهادها و – ۱ دولت های خارجی برای ایجاد تغییر در ایران است. در واقع این جریان که به دنبال تغییر «به هر قیمتی» است و معتقد است حتی یک روز ماندن حکومت نیز دیر است، به ناچار به جای تکیه بر جذب حداکثری نیروی مردمی (که راهی به نسبت طولانی و زمان بر است) بر جذب «قدرت های خارجی» متمرکز

می‌شود و اگر هم نگاهی به تحولات درونی جامعه دارد، عمدتاً با رویکرد ایجاد «قطبی سازی هرچه بیشتر» درون جامعه است (و نه با جذب حداکثری نیروهای مختلف مردمی و سیاسی) و در نتیجه به نوعی از «افزایش خشونت در درگیری‌ها میان نیروهای مردمی و حکومت» استقبال می‌کند تا دولت‌های خارجی را بر ضرورت «مداخله» برای گسترده تر کردن تحریم‌ها در همه حوزه‌ها قانع سازد. این جریان می‌تواند - و توانسته - طیفی از افراد و گروه‌های فکری و ایدئولوژیک مختلف از جمله بخش‌هایی از مشروطه خواهان و جمهوری خواهان تا چپ گرایان و دادخواهان و حقوق بشری‌ها و جدایی طلبان قومیتی را امروز به دلیل وجود «روش مشترک» در کنار هم قرار دهد.

در واقع امروز با توجه به ضرورت همگرایی و اتحاد نیروها می‌بینیم بخشی از حقوق بشری‌هایی که عمدتاً نه با کار در نهادهای جامعه مدنی بلکه عمدتاً با جلب حمایت دولت‌ها و مجامع بین المللی در صدد ایجاد تغییر در جامعه بوده اند؛ و نیز بخشی از گروه‌های دادخواه حتا چپ گرا که دادخواهی را نه امری از درون جامعه مدنی که متکی به مجامع بین المللی می‌دانستند؛ همچنین بخشی از گروه‌های قومیت گرایی که با توجه به تجربه عراق و نقش دولت خارجی در برقراری «فدرالیسم مد نظرشان» در زمان حمله نظامی آمریکا به عراق، توانستند رابطه تنگاتنگی با کشورهای خارجی برقرار سازند؛ و نیز بخش اصلی مشروطه طلبان که اساس تفکرشان آن است که «شاه را غربی‌ها بردند» و امروز هم تصور می‌کنند با اتکاء به همان کشورهای غربی می‌توانند دوباره فرزندش را به قدرت برگردانند و ... همگی توانسته‌اند بر سر یک «روش و استراتژی مشترک» (تغییر از طریق فشارهای حداکثری دولت‌های خارجی) به همگرایی برسند و در کنار یکدیگر قرار بگیرند.

در واقع این افراد و گروه‌ها از آن جایی که روش اصلی شان در سال‌های اخیر عمدتاً بر افزایش و گسترش تحریم‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، ورزشی، سینمایی، هنری (و هر آن چه از داخل کشور به جهان وارد شود) و ... با هدف منزوی ساختن کامل حکومت ایران (که قاعدتاً به نوعی به منزوی ساختن مردم ایران هم منجر می‌شود) بوده است توانسته‌اند به رغم رویکردهای متفاوت ایدئولوژیک و فکری شان در کنار یکدیگر قرار بگیرند. در این روش که تکیه اصلی برای ایجاد تغییر بر «مداخله» دولت‌های خارجی است، در شرایط «نه چندان حساس کنونی» می‌تواند دستاوردهایی داشته باشد اما پتانسیل آن را نیز دارد که با گسترش روزافزون منزوی سازی‌ها از سوی دولت‌های خارجی، در خدمت زمینه سازی برای پذیرش «مداخله نظامی» (به عنوان نقطه‌ی نهایی و البته افراطی چنین روشی) قرار بگیرد؛ یا حداقل باعث شود که انرژی و پتانسیل این نیروها را برای جلوگیری از «مداخله نظامی» خنثا و این نیروها را در برابر چنین مداخله‌ای خلع سلاح کند. چرا که وقتی یک کشور از همه سوی منزوی شده باشد و نه تنها حکومت اش که جامعه مدنی اش هم همراه با آن به خاطر فشارها و تحریم‌های بین المللی و سرکوب داخلی، ضعیف و ضعیف تر شده باشد، می‌تواند هدف کاملاً مناسبی برای جنگ و مداخله نظامی باشد؛ آن هم وقتی

پیشاپیش، بخشی از نیروهای اپوزیسیون (با توجه به روشی که در پیش گرفته اند) برای جلوگیری از چنین واقعه دهشتناکی خلع سلاح شده باشد. بنابراین خیلی سخت نیست که حدس بزنیم این روش مبتنی بر تحریم‌های اقتصادی و سیاسی و ورزشی و فرهنگی و سینمایی و... توسط مجامع بین المللی و دولت‌های خارجی، در مسیر پیش روندهی خود می‌تواند برای جامعه ایران به جای «لیست زیبای هدف‌های مکتوب شده»، جنگ و مداخله نظامی را به ارمغان آورد.

جریان دوم که روش شان متکی به مبارزات خشونت آمیز و قهر انقلابی است می‌تواند شامل افراد و - ۲ گروه‌های متضاد و متفاوت از یکدیگر باشد از جمله: بخشی از چپ گرایان انقلابی، سلطنت طلبان افراطی، دادخواهان چپ و راست افراطی، جدایی طلبان قومی و...؛ البته چنین روشی هنوز عینیت نیافته و خوشبختانه جنبش‌های موجود همگی مدنی و خشونت پرهیز بوده اند، اما طی این مدت با حمله علیه «فعالیت‌های مسالمت جویانه، مدنی و غیر خشونت آمیز» و با گفتمان سازی‌هایی همچون «دفاع شخصی در برابر خشونت» [۱] و...، خودآگاه یا ناخودآگاه نطفه‌های چنین جریان سیاسی خشونت گرایی که می‌تواند در نهایت به برخوردهای قهری و تشکیل سازمان‌های مخفی خشونت گرا منجر شود در جامعه کاشته شده است. البته برخی از کسانی که بحث دفاع شخصی را در این جنبش پیش کشیده‌اند لزوماً خواستار خشونت نیستند ولی متأسفانه گسترش این گفتمان می‌تواند به جریان خشونت گرا یاری رساند.

با ظهور جنبش زن، زندگی، آزادی و گسترش ایده «انقلاب»، بخشی از نیروهای افراطی چپ که معتقد به «انقلاب تمام و کمال» برای زیر و زبر کردن کل وضع موجود با همه متعلقات و حواشی آن است در حال گسترش هستند. این نیروها که برای ایجاد ساختارهای کاملاً متفاوت با وضع موجود (جهانی نو) تلاش می‌کنند به دو دلیل نمی‌توانند به راحتی در جامعه مقبولیت و مشروعیت کسب کنند؛ یکم به دلیل بن بست‌هایی که چنین ایده آل‌هایی در بنیاد خود دارد؛ و دوم به دلیل پیوندهای نامرئی مختلف اقتصادی، فرهنگی، مذهبی بخش‌هایی از جامعه با نظم موجود! این دو عامل باعث می‌شود که چنین نیرو‌هایی برای فراروی از جذب «اکثریت»، به سمت و سوی تشکیل «موتورهای پیشرو رادیکال» متوسل شوند، که قاعدتاً برای پیشتازی به جای تکیه بر «جذب نیروی اکثریت مردم» (همچون روش جریان فراندوم خواه) یا تکیه بر «قدرت‌های خارجی» (مانند جریان مدافع فشار حداکثری و مدافع دخالت خارجی) به نیروها و فعالیت‌های «انتحاری» و «خشونت آمیز» تکیه بزنند.

نیروهای افراطی دیگر از جمله جدایی طلبان قومی نیز به دلیل عدم اقبال عمومی از مسئله جدایی، می‌توانند به سمت و سوی مبارزات مسلحانه و خشونت آمیز سوق یابند. از سویی بخشی از نیروهای راست پوپولیست و افراطی نیز که درصد «افزایش هرچه بیشتر قطبی شدن جامعه» اند و از افزایش خشونت استقبال می‌کنند تا از آن برای فشار بیشتر بین المللی و قانع ساختن دولت‌های خارجی برای تحریم‌های گسترده تر بهره ببرند در این روش با چپ‌هایی که قهر انقلابی را ابزاری برای رسیدن به «انقلابی تمام و

کمال» تجویز می‌کنند به نوعی به گسترش این «روش و استراتژی خشونت آمیز» کمک می‌کنند. در واقع امروز جریان‌هایی علیه گفتمان «مبارزات بی خشونت و مدنی» در حال رشد و نمو هستند که می‌تواند در آینده بخش‌های افراطی تمام نیروهای سیاسی موجود را به رغم «هدف»‌های گاه کاملاً متضادشان با خود متحد و همراه سازد. چرا که «خشونت» اساساً از آن دست پدیده‌هایی است که می‌تواند در جامعه‌ای بحران زده به سرعت رشد و نمو کند و از مرز و محدوده‌ای کوچک و تنگ (مانند دفاع شخصی) به راحتی بگذرد و همچون کبریتی در انبار گاه عمل کند.

وجود و حضور چندین لایه نیروهای مسلح در حکومت ایران که آن را به شدت بسته و خشن و تغییرات را در آن بطئی و بسیار سخت کرده، و نیز با توجه به وخامت اقتصادی و زندگی دهشتناک گروه‌های مختلف مردم - به ویژه در مناطق حاشیه کشور (اقوام)؛ و بیکاری و فقر جوانان بخش‌های بسیار فرودست جامعه - و همچنین تضعیف روزافزون بنیه اقتصادی طبقه متوسط به عنوان حامل مبارزات مدنی و دموکراسی خواهی، (به خاطر بی کفایتی حکومت و گسترش تحریم‌های اقتصادی) بستری را فراهم آورده که گفتمان سازی‌ها علیه «خشونت پرهیزی» و تشویق «قطبی سازی‌های گسترده در جامعه»، می‌تواند به ایجاد و گسترش سازمان‌های مخفی خشونت گرا و حتا به مبارزات مسلحانه گروه‌ها، و جذب نیروهای افراطی به سمت یکدیگر بیانجامد. در نهایت هم چشم اندازی که در برابر ایران قرار می‌دهد با توجه به متحدانی که حتا قصدناشده حول آن گرد می‌آیند می‌تواند به درگیری‌های خشونت آمیز و یا حتا جنگ داخلی بیانجامد از این زاویه است که این روش متکی بر خشونت و قهر انقلابی و گفتمان سازی‌های خشونت گرا در مسیر رو به گسترش خود، می‌تواند قصدشده یا قصدناشده زمینه ساز جنگی داخلی شود و یا حتا خوراک برای «مداخله نظامی خارجی» فراهم سازد که در نهایت خود این انقلابیون با آرمان‌های ایده آل گرایانه می‌توانند اولین قربانیان این مسیر خشونت زا باشند.

و بالاخره سومین جریان، برای گذار مسالمت آمیز به دموکراسی «روش» اش متکی بر جنبش‌های - ۳ مدنی و سازوکار «خشونت پرهیزی» است؛ و امروز با عنوان «رفراندوم خواهان» شناخته می‌شوند. این جریان نیز طیف‌های رنگارنگی از جمهوری خواه سکولار مذهبی و غیرمذهبی تا بخش کوچکی از مشروطه خواهان میانه، ملی مذهبی‌ها، بخشی از کنشگران جنبش سبز، تا گروه‌های قومی جامعه مدار و جنبش‌های مختلف اجتماعی از زنان تا دانشجویان و حقوق بشری‌ها و گروه‌های صنفی مختلف را دربرمی‌گیرد.

روش اصلی این جریان که متمرکز بر «خشونت پرهیزی» در جنبش‌های صنفی و مدنی است خشونت پرهیزی را هم هدف و هم وسیله تلقی می‌کند. یعنی به دنبال «رهایی به هر قیمت» نیست بلکه متکی بر افزایش همراهی نیروهای خواهان تغییر در جامعه و درون حاکمیت است. در واقع به منظور خنثاکردن قهر دولت، از «خشونت پرهیزی» بهره می‌برد و نیز به جای «قطبی کردن هرچه بیشتر درون جامعه» به

دنبال «راه‌های حل و فصل مسالمت آمیز اختلاف میان نیروهای مختلف جامعه» به منظور هم افزایی هر چه بیشتر است. از این رو برای این جریان مهم نیست که به قوی «انقلاب» شود یا «رفرم»، بلکه بحث اصلی بر سر روش بی خشونت تغییرات ساختاری به سمت دموکراسی است که با تسلیم حکومت یا بخش‌های گسترده آن به خواست مردم، رخ می‌دهد. به همین سبب می‌تواند عدم خشونت (از جمله عدم مداخله نظامی خارجی، و یا جنگ داخلی) را تا حدودی تضمین کند. چرا که در این روش، مهم است که جامعه به سمت و سوی کاهش خشونت نسبت به نیروهای مختلف سوق پیدا کند، و از دل همکاری و همدلی، نطفه‌های تغییر ایجاد شود.

بی شک ایجاد فضای همدلی میان نیروهای متعارض جامعه به منظور هم افزایی، کاری دشوار و مسیری طولانی و نفس گیر است ولی امکان ناپذیر هم نیست، چون اتفاقاً همین سازوکار مدیریت مسالمت آمیز تضادهای مختلف درون جامعه است که اساس دموکراسی را می‌سازد و می‌تواند پایه‌های دموکراتیک را در آینده تأمین کند. در واقع مشکل اساسی حکومت در همین است که مسیرها و راه‌های مسالمت آمیز تضادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را بسته است و جامعه نیز این راه‌ها را تمرین نکرده است. به همین سبب شکل دادن به مسیرهای نوین دموکراتیک از همین امروز است که می‌بایست آغاز گردد.

سخن پایانی

نموده‌هایی از این سه «روش»، کم و بیش در همگرایی‌های متفاوت موجود مشاهده می‌شود، اما شاید ترسیم پیامدهای نهایی این روش‌ها آنچنان که در بالا گفته شد، اغراق آمیز و بدبینانه به نظر آید، با این حال وقتی پای تحولات کلان و مرگ و زندگی میلیون‌ها مردم در میان باشد باید موشکافانه و گاه بدبینانه به روندهای جریانات موجود نگاه کرد و نه با ادعاهایی که آنان مطرح می‌کنند تا بتوان اشتباهات را به حداقل رساند. از سوی دیگر تجربه تحولات سیاسی در کشورهای بلازدهی منطقه ما نشان داده است که وقتی درگیری‌ها میان حکومت و مردم به اوج خود می‌رسد همواره «افراطی‌ترین» بخش‌های هر جریان، سکان حرکت را برعهده می‌گیرند و معمولاً هم بخش‌های دیگر را در فضای هیجانی به دنبال خود می‌کشند. پس لزوماً این نیست که امروز همه گروه‌ها و افرادی که حول این سه روش جمع شده‌اند با قصد قبلی به دنبال چنین چشم اندازهایی هستند. اما همواره گروه‌ها و افراد برای تضمین آینده صرفاً به دنبال تبیین و تبلیغ «اهداف متعالی» می‌روند و معمولاً کاری به آن ندارند که «روش‌ها»شان می‌تواند در روند رشد و بلوغ خود، آن جریان را به چه مسیری سوق دهد و چه «چشم اندازی» را به ارمغان بیاورد. از این رو «روش»های خود را برخلاف «هدف‌ها»شان زیر نره بین نمی‌برند، درحالی که روش‌ها این پتانسیل را دارند که یک جریان سیاسی را از هدف اصلی اش کاملاً دور سازد.

البته دفاع شخصی در برابر خشونت به لحاظ حقوقی مبحثی است قابل دفاع و مبتنی بر آن است که – [۱]
انسان ها به طور طبیعی در مقابل خشونت واکنش غریزی از خود نشان می دهند. اما مسئله آن است که
وقتی بحث دفاع شخصی و مشروع که عمدتاً موضوعی در حوزه فردی است به حوزه اجتماعی وارد می
شود مفاهیم متفاوت و گاه متضاد می یابد. چرا که روش های مواجهه فردی و جمعی دو سازوکار متفاوت
هستند و وقتی گروه هایی از مردم حول یک هدف مشترک برای ایجاد تغییر تلاش می کنند و حرکت های
فردی شرکت کنندگان می تواند روی حرکت کل جمع تاثیر بگذارد آن موقع بحث دفاع شخصی می تواند به
ضد خود تبدیل شود

وبلاگ نویسنده